

نوشتن شکلی از زندگی است



الف نشریه داخلی انجمن شاعران و نویسندگان گراش است.
الف پنجشنبه هر هفته در gerishna.com منتشر می شود.
الف شماره ۷۴۲ همزمان با جلسه ۸۴۲ انجمن منتشر شد.
این شماره الف ۱۳۹۴/۴/۱۸ در گراش منتشر شده است.
آثار خود را به ایمیل gerash@gmail.com برای الف بفرستید.

محمد خواجهپور، رضا شیروان، ابوالحسن محمودی، حسن تقی زاده و حوریه رحمانیان
اعضای بیست و نهمین دوره گروه دبیران انجمن شاعران و نویسندگان گراش هستند.
الف نشریه ای مستقل است و آثار منتشر شده تنها دیدگاه نویسندگان است

استخوان هایم را در گلدانی بکار
 و هر روز جوانه زدن برجی را نظاره باش
 که در تو رشد می کند
 و این راز ماندگاری من است:
 که قدمی کشم
 و فراموش می کنم
 چگونه در تو شکل می گیرم
 مثل ابرها.

سحر السادات حدیقه

۹۴/۴/۱۷



گاهی ز کوچهی تو
بر رسم آشنایان
رد می شوم که گردد
پاینده، عهد و پیمان



برگرد و مرهمی شو
بر جان زخم دیده
جانی که در نبودت
سختی بسی کشیده



با رفتنت از این شهر
خم گشته پشت یک مرد
شعرم خلاصه گردد
در واژه ای چو «برگرد»

درد است این که در شهر
باشی، ولی نباشی
درد مضاعف آن که
از شهر هم جدا شی



سخت است این که جانم
از تن برون شود... آه
ای جانِ جانم! ای کاش
بودی ز حالم آگاه



چون شیخ با چراغی
گشتم به گرد کویت
آنجا نبودی، اما
پر شد فضا ز بویت

مهدی فتاحی

یه دلم می گم برم یه دلم می گم نرم، آخه من یه سمندرم



شد. در سال ۱۳۴۲ گروه تئاتر پازارگاد را تاسیس کرد. سپس به تاسیس هنرستان آزاد هنرهای دراماتیک که وابسته به هنرهای زیبای کل کشور بود دست زد و در نهایت دانشکده تئاتر دانشگاه تهران را بنیان گذاشت. اگر می خواست همین طور ادامه دهد آخر سر کشور آزاد تئاتر هم اعلام وجود می کرد. اما انقلاب فرهنگی دم او را چید.

او بعد از انقلاب و در پی وقوع رخداد انقلاب فرهنگی و پاک سازی دانشگاه ها (خصوصاً محوطه‌ی فضا سبز دانشگاه) به خاطر سوءظن به گرایش کمونیستی به خاطر ترجمه‌ی نمایشنامه‌ی «دایره‌ی گچی قفقازی» (نوشته‌ی برتولت برشت) از دانشگاهی که خودش آن را تاسیس کرده بود اخراج شد. این وسط هر چقدر هم که او داد می زد: «بابا من مارکسیست ام نه کمونیست» هیچ افاقه‌ای نکرد. همه‌ی این‌ها در حالی بود که اساس شهرت سمندریان به خاطر جا انداختن رئالیسم به جای ناتورالیسم در تئاتر ایران است.

البته این دل سوزی بابت اخراج از دانشگاه بی مورد است. چرا که سمندریان غرب زده تر از این حرف‌ها بود و به تولید ملی هیچ اعتقادی نداشت. کسی که خود را پدر تئاتر ایران می نامید، در طول دوران هنری اش هیچ گاه نمایشنامه ایرانی کار نکرد و معتقد بود که ایران درام نویس ندارد.

تقویم را با یک جمله از حمید سمندریان که در ۲۲ تیر ۱۳۹۱ از دنیا رفت به پایان می بریم: «تئاتر تنها تصویر زندگی نیست، بلکه می تواند زندگی را زندگی تر کند.»

تقویم این هفته اختصاص دارد به زندگی پدر تئاتر ایران: حمید سمندریان. کسی که در سال ۱۳۱۰ به دنیا آمد و اگر چه یک هنرمند بود اما علاقه‌ی زیادی به جانورشناسی داشت اما فارغ التحصیل یک رشته مهندسی بود. این سوال که چه اتفاقی افتاد که او این چنین شخصیت‌های چندگانه‌ای را از خود بروز می داد و چرا نام خانوادگی سمندریان را برای خود انتخاب کرد را می شود با خزیدنی در زندگی او پاسخ داد:

در ابتدا این گمان برده می شد که علاقه زیاد سمندریان به شخصیت «سمندون» که بعدها نمایش «کرگدن» (نوشته‌ی اوزن یونسکو) را هم به روی صحنه برد، باعث خلق این فامیلی بی نظیر شد؛ اما این جا بود که علم جک و جانورشناسی بی جا به درد خورد و با تحلیل رفتار «سمندر» به پشت پرده‌ی انتخاب این نام خانوادگی پاسخ داد.

در علم جانورشناسی آمده است که «سمندر» یکی از انواع دوزیستان است که به مانند قورباغه‌ها پوست نمناکی دارن و غذای آن‌ها عمدتاً حشره و کرم است که حالا کاری نداریم. غرض این که اساس زندگی حمید خان سمندریان به تاسی از این دوزیست شکل گرفته است: او در نوجوانی هم به موسیقی علاقه داشت و هم به تئاتر. بعد از اتمام دوره دبیرستان ایران را ترک کرد و با سفر به اروپا، به گونه‌های متفاوت پستانداران علاقه نشان داد. اما تحصیل در یک رشته‌ی تاسیساتی دشوار به نام مهندسی شواژ سائترال - که ما امروزه به نام تعمیرکار و نصاب کولر یاد می کنیم - نشان داد که از سخت‌تنان است و پشت پای محکمی به علاقه خود در نوجوانی زد. اما مجدداً بعد از اتمام دوره‌های فشرده روش‌های تمیز کردن فیلتر سائترال، به موسیقی و تئاتر بازگشت تا آن جا که به کنسرواتور عالی موسیقی و هنرهای نمایشی هامبورگ وارد شد. از سمندریان به عنوان یکی از مارکسیست‌ترین آدم‌های هنری معاصر یاد می شود. او کلاس‌های تئاتر را

به طور جدی در آلمان زیر نظر مارکس راینهارت و ادوارد مارکس فراگرفت. اما با بازگشت به ایران مجدداً در صنعت معظم تاسیسات مشغول به کار



تانسور کرنش در نقد همراه با نوازش

فضا و پزشکی و اینا بد ندیدن از کلمات قلمبه و سلمبه درسی خودشان در شعر استفاده و پُزی ندن، فلذا از خاقانی تاسی جسته و ادامه دادند. تانسور تنها قافیه‌ای بود که دوستان را به چالش کشاند و سعی در درک ارتباط مقاومت مصالح با توی شعری را داشتند. فتاحی به واقع یک شعر فنی را با فاکتورهای شعر حال حاضر در هم آمیخته بود. جالب آنجا است بعضی از حیطه‌های واژگانی مثل کشاورزی و فلسفه آنقدر تکرار شده که تو چشم نمی‌زندی و به محض حضور یک کلمه از یک حیطه جدید واژگانی، مثل توپ صدا می‌کند و معانی جدیدی را ایجاد و بُعدهای دیگری به شعر می‌دهد. فتاحی در باب وزن و قافیه پیشرفت قابل توجهی کرده بود. ضمنا استفاده از ضمیر منفصل و یک ضمیر متصل در یک جمله صحیح نیست؛ «تا تو را می‌بینمت»

کاریکلماتور، طرح، هایکو، جملات قصار از جمله عناوینی بودند که حضار به نوشته‌های سهیلا بلبلی دادند. نوشته شماره ۶ کشف جدیدی داشت اما فقط در ذهن شاعر جا مانده و در شعر رسوخ نکرده بود. شماره ۷ با سه تار موبار طنزی داده بودند که شعر دو وجهی شده بود. و به جای «ساز» کلمه آهنگ صحیح بود که اشکال نحوی را ایجاد کرده بود. توجه دقیق به برداشت‌های متفاوت از شعر سروده شده توسط شاعر کمک شایانی به بلبلی می‌کند، همچنان که در شعر شماره ۳ جمله قصاری گفته شده بود که یک وجه آن توهینی بیش نبود. در نهایت احساس می‌شه که این شعرها محصول سن و سال شاعر باشه و مخاطب خاص خود را داشته باشه.

به نظر بسیاری از منتقدان، منتقد واقعی در ادبیات فارسی؛ آن منتقدی است که در نقدهای مکتوب خود بداند کجا کاما و کجا نقطه و کجا نقطه کاما و کجا گیومه و در کل علائم نگارشی را به طور کامل بداند و به طور کامل

اسحاق آذرایین، مهدی فتاحی، مسعود غفوری، فاطمه یوسفی، سمیه کشوری، سعید رایگان، حامد عبداللهی، محمد خواجه‌پور و علی اکبر شاه‌محمدی حاضرین این جلسه بودن. احساس می‌کنم محمود غفوری هم چند لحظه‌ای تا پشت در انجمن اومد و رفت؛ نمی‌دونم چرا این تصویر تو ذهنم مات شده؟! بعضی هم که خودشون نیومدن ولی بسته گزشون رسید که گذاشتیم برا بعد رمزون؛ ان شالله که اصفهون خوش گذشته باشه و به یمن این عمل خدا پسندانه، سنت «سوغاتی آورون» احیاء بشه و از مواهب آن بهره‌مند بشیم.

تابستون که می‌آد سرو و کله بیشتری از اعضای انجمن پیدا می‌شه و انجمن رونقی هی بگی نگی می‌گیره. خدا رو شکر مسعود غفوری داستان همشهری به دست زود رسید و تا اومدن خواجه‌پور یک داستان برایمان خواند که البته از من و این صدای «غرمبنه» هم توقعی نیس. داستان اونقدری که من، تو رفت و آمد و آوردن سندلی برا دوستان، دستگیرم شد؛ درباره حسن نکبتی بود و بارسلونا!

حضور خود صاحبان اثر چاپ شده در الف، در جلسه؛ مزایای بسیاری دارد. امروز مهدی فتاحی شعری را ارائه کرده بود و صد البته نقدها بیشتر و بهتر و ریزتر و بهینه‌تر و صد البته از جهاتی با ملاحظه کاری صورت گرفت. بو اسحاق اطعمه طلایه‌دار شعر کاربردی بود آن هم در باب شکم و شکم چرانی که روش‌های بهتر لمباندن و لذت بردن از تناول غذا آغاز و مسیر شعر را به بحث‌های سخت و سنگین آشپزی باز کرد. و بعدها نظام آموزش و پرورش مکتب‌خانه‌ای در باب آموزش مباحث درسی سعی در به شعر تبدیل کردن این‌ها کرد و الی آخر، بعد می‌رسیم به زمان حال تر، دوستان شاعر که رفته بودن رشته‌های مهندسی و شیمی و هوا

تانسور کرنش در نقد همراه با نوازش

ولی خوب کلا از نوع نگاه ات خوشم اومد. (خوبه خوشت اومده و اینطوری وگرنه...)

حوریه رحمانیان درباره ترجمه غفوری گفت: بامزه بود وقتی آخرش با اون جمله تموم می شد هی به خودم می گفتم فقط حلزونه که از در رد نمی شه. بعد دیدم گاو دریایی هم همین طوره و خیلی هاشون هم همین طور. انگار چیستان بود تا شعر. آزاد گذاشتن مخاطب در فهمی که از شعر چیستان می تونه داشته باشه. ملغمه ای از هجوم هر چی به ذهن مبارک سینتیا خانم رسیده.

نسرین خندان تنها کسی بود که در این هفته نقد شسته و رفته ای ارائه کرد و گزارشگر را کمی راحت تر: شعروگرافی قشنگ بود، جای قرار گرفتن شعر روی ریل قابل تأمل بود. خالی بودن یکی از خط های بین ریل می تونست اینو برسونه که نبودن توی شعری با اینکه اتفاقی هر روزه ست، خیلی هم مهم نیست، چون تکرار و حضور بقیه ی خط ها تعادل خطوط اصلی زندگی رو حفظ می کنه.

اگر خود شعر رو یک خط در نظر بگیریم مثل بقیه ی خط های بین ریل و هر کدوم از این خط ها اتفاق های زندگی باشن، زندگی تکرار همین اتفاق هاست. هر کدوم از خط های بین ریل می تونه نشانه ی یک «روز» باشه؛ مثل یه زندانی یا کسی که به روزشماری دسترسی نداشته باشه و روزها رو روی دیوار با خط بشمره. البته لایه ی اصلی شعروگرافی همون ریلی بود که قطاری از آن گذر نمی کرد و بیهوده بر زمین مانده بود.

رعایت کند؛ علی الخصوص نیم فاصله. نزدیک بود یادم بره! املاء صحیح کلمات هم بد نیست سر در بیاورد و رعایت کند. و نکته دیگر آنکه اگر گذرش به وانت ساپ افتاد و مجبور به درج نکته نظرات خود در این رسانه جمعی شد؛ تکه تکه پیام نفرستد و نقد خود را کلا یکجا بفرستد که همانا رضایت باری تعالی در آن بود و لا غیر.

سمیه سادات حسینی راجع به شعر فتاحی گفت: وزن رعایت شده آفرین. اما یکسری ضعف تالیف وجود داره توی اغلب بیتها و ایرادات زبانی، «همش» توی بیت اول به لفظ محاوره است وسط این شعر کلاسیک، البته اگه توی دسته بندی طنز قرار بدیم اش می شه با اغماض پذیرفت که درسته. در ادامه افزود؛ بیت یک، دو، چهار، پنج، مصرع اول و دومشون ارتباط مفهومی ندارن و همینطور واژه ی «تانسور» که استفاده کردین اگه یه اصطلاح تخصصیه باید یه جور یه بگنجه که مخاطب بفهمه معنی اش رو، یا لاف استفاده شو بدونه. اگه کارای اولته آقای فتاحی آفرین، ولی مطالعه ی شعرای امروز و شرکت کردن توی بحثای نقد شعر تخصصی رو از دست نده. جلسات هفتگی الف منتقدای خوبی واسه شعر داره اگه بتونی ازشون اطلاعات بکشی!

مریم انصاری چند کلمه پیشنهاد تخصصی کرد به این ترتیب: برای اینکه زبانتون به روز تر بشه بیشتر سعی کنید از ردیف کار بکشید تا قافیه.

ابوالحسن محمودی از در در آمد اینگونه داد سخن راند: مهدی شعرات رو مگه داری به کجا عرضه می کنی؟ انجمن شاعرانی که مکانیک می خوانند؟ بعد این که حالا خیلی بحث رو علمی نکنیم ولی تنش یک گونه از فشاره. می خوام بگم توی این شعر نه حاضر شدی شعرات رو ساده کنی و نه مسائل ریاض ات رو.

